



استشهادی منحصر به فرد از قرن هشتم هجری

علیرضا شعبانلو

استادیار گروه ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۶ * تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۲۰

چکیده

نامه نگاری منظوم و منثور در زبان فارسی قدمت دیرینه دارد، اما نامه های اداری معمولاً به نثر نوشته می شدند. یکی از گونه های مکاتبات اداری، استشهاد نویسی بود که اکنون نیز مرسوم است. در استشهاد، گروهی از بزرگان و مسئولان و معتمدان و معاریف شهر و کشور، در تأیید یا تکذیب امری گواهی می نوشتند. در کتابهای تاریخ و جنگها و آثار نویسندگان زبان فارسی، نمونه های فراوانی از مکاتبات رسمی و غیر رسمی و اداری و دوستانه آورده شده است، اما نگارنده تا کنون در میان آثار کهن، استشهادی که گواهی های گواهان نیز در پای نامه باشد، ندیده است، جز این استشهاد که علاوه بر داشتن گواهی های شهود، منظوم نیز هست و در قالب مثنوی سروده شده است و ۱۲۴ بیت دارد. مجموع ابیات این نامه با احتساب گواهی ها به ۲۴۸ بیت می رسد. ارکان اصلی آن به عنوان یک نامه اداری و رسمی که به وزیر وقت نوشته شده است، عبارتند از عنوان، مقدمه، اصل پیام، اختتام و امضاء.

واژه های کلیدی:

استشهاد، گواهی، محضر، مثنوی.

مقدمه

در این گفتار کوشش بر این است تا به معرفی «استشهاد» ی منظوم از بهاء الدین ساوجی بپردازیم. نخست، این شاعر گمنام را اجمالاً معرفی می‌کنیم سپس بر سر موضوع مقاله می‌رویم.

بهاء الدین ساوجی از جمله شاعرانی است که کمتر نام و نشانی از او در تاریخ ادبیات فارسی و تذکره‌ها و جنگ‌های شعر می‌توان یافت. حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده که به سال ۷۳۰ هـ.ق. انجام یافته، درباره‌ی او می‌نویسد: «بهای ساوجی در حیات است. سخنان نیکو دارد و این ضعیف را به چند قطعه و قصیده مشرف فرموده» (حمدالله مستوفی، ۱۳۸۷: ۷۲۴). زادگاه وی ساوه است. در قصایدش سه بار از این شهر نام برده و به هجرت خود از ساوه به سوی کرمان اشاره کرده است:

احمدی وز مهاجران توام بوده در قصد دشمنت ز انصار
در رکاب تو کرده چون بویکر هجرت از ساوه تا به هندویار

در تخلص قصایدش نیز خود را «بها» و «بهای ساوجی» معرفی می‌کند:

مصطفی خلقی و در مدحت بهای ساوجی بار غیرت بر روان روشن حسان نهاد
بهای گوهر نظم بها به مدحت تو شکست رونق بازار لؤلوی منشور
اشعار بازمانده از بهاء الدین، در مدّت اقامت وی در کرمان و ملازمت تاج الدین احمد بن علی عراقی، وزیر امیر مبارز الدین سروده شده و در زمان زنده بودن ممدوح (قبل از سال ۷۴۶ هـ.ق) گرد آمده است از این روی هیچ آگاهی از زندگی شاعر پیش از ورود به خدمت تاج الدین عراقی و یا پس از آن نیست.

یک نسخه‌ی منحصر به فرد به نام دیوان بهاء الدین ساوجی، با شماره‌ی ۳۰۴ در کتابخانه‌ی سپهسالار نگهداری می‌شود که در سده‌ی یازدهم هجری کتابت شده است. در این نسخه، مجموعاً ۳۳۹۲ بیت شعر موجود است که در قالب ۶۰ قصیده، یک مثنوی، و ۲۵ قطعه آمده است و از این مقدار، ۲۳۹۷ بیت از بهاء الدین ساوجی است که شامل ۴۲ قصیده، یک قصیده‌ی مصنوع، دو قطعه و یک مثنوی بلند (که محضری منظوم است) می‌شود.^۱

مکاتبات

محضر

یکی از گونه های بسیار رایج نوشتارهای فارسی، محضر نویسی بوده و هست که گونه ای از مکاتبات اداری محسوب می شود و بیشتر ارزش قضایی دارد. محضر «به معنی گواهینامه است و محضر کردن یعنی گواهینامه نوشتن و شهادت نامه فراهم آوردن در باب کاری و به عبارت دیگر محضر در زبان فارسی قدیم همان چیزی است که امروزه در اصطلاح دادگستری استشهاد می گویند» (یوسفی، تعلیقات قابوسنامه، ص ۲۹۱). محضرها اغلب به نثر نوشته می شدند و در آن گروهی از معتمدان و عدول و معاریف شهر و کشور به تأیید یا تکذیب امری گواهی می دادند. گویا از همین جا صفاتی چون «نکو محضری» و «بدمحضری» در زبان و ادبیات فارسی رواج یافته است:

تو با هوش و رای از نکو محضران چون همی برنگیری نکو محضری را؟
(ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۶۲)

عنایت نمودن به کار غریب سر فضل و اصل نکو محضری است
(همان: ۱۱۲)

واژه ی محضر به معنی استشهاد در متون کهن بسیار دیده می شود. از آن جمله است: «من در حال قاصدی را از گنجه به گرگان فرستادم و محضری فرمودم کردن به شهادت رئیس و قاضی و خطیب و جمله ی عدول و علما و اشراف گرگان که: این ده برجاست و حال این کرم برین جمله است» (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۷۱: ۴۳).

«در آن وقت در نیشابور مقدم کرامیان استاد ابوبکر اسحاق کرامی بود و رئیس اصحاب رأی و روافض قاضی صاعد و هر یک از ایشان توابع بسیار داشتند و شیخ مارا عظیم منکر بودند. پس ایشان بنشستند و محضری بنوشتند و ائمه ی اصحاب رأی و کرامیان، خط نوشتند که "اینجا مردی آمده است از میهنه..." و این محضر به غزنین فرستادند پیش سلطان» (محمد بن منور، ۱۳۸۱: ۶۹-۶۸).

مه و خورشید، سالاران گردون، اندرین بیعت نشستستند یک جا و نشستستند محضرها
(منوچهری، ۱۳۷۹: ۳)

ز حال من ای سرکشان آگهید بسازید بر پاکیم محضری
(مسعود سعد، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

محضر کنم که او ظفر دین مصطفاست عدلش پی گواهی محضر نکوتر است
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۵)

قدیم ترین محضری که در زبان و ادبیات فارسی از آن نام رفته، محضری است که ضحاک در اوج ستمگری، هنگامی که از زادن فریدون ترسناک بود، بزرگان کشورها را به نوشتن و امضا آن دستور داد:

چنان بد که ضحاک خود روز و شب	به یاد فریدون گشادی دو لب
بدان برز بالا ز بیمش نشیب	دلش ز آفریدون شده پر نهیب
ز هر کشوری مهتران را بخواست	که در پادشاهی کند پشت راست
از آن پس چنین گفت با موبدان	که ای پر هنر نامور بخردان
مرا در نهانی یکی دشمن است	که بر بخردان این سخن روشن است
ندارم همی دشمن خرد خوار	بترسم همی از بد روزگار
همی زین فزون بایدم لشکری	هم از مردم و هم ز دیو و پری
بیاید برین بود همداستان	که من ناشکیم برین داستان
یکی محضر اکنون بیاید نبشت	که جز تخم نیکی سپهد نکشت
نگوید سخن جز همه راستی	نخواهد به داد اندرون کاستی
ز بیم سپهد همه مهتران	بدان کار گشتند هم داستان
در آن محضر ازدها نا گزیر	گواهی نبشتند برنا و پیر

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۴ و ۴۳)

با آن که در آثار نویسندگان و شعرای فارسی زبان به محضر نویسی بارها اشاره شده است، اما -تا جایی که نگارنده آگاهی دارد- هیچ نمونه ای از آن ارائه نکرده اند تا چند و چون این محضرها و اسناد تاریخی، دیده و شناخته شود. ولی در نسخه خطی شماره ۳۰۴ کتابخانه مدرسه سپهسالار، محضری منظوم وجود دارد که سرایندهی آن بهاء الدین ساوجی است و برخی از معاریف و صاحب منصبان کرمان به درستی مفاد محضر گواهی منظوم داده اند و نصرالله عراقی آن را تحریر کرده است.

این محضر، در قالب مثنوی سروده شده و دارای ۱۲۴ بیت است که خطاب به خواجه غیاث الدین محمد رشیدی (وفات ۷۳۶ق)^۲، فرزند رشید الدین فضل الله همدانی، وزیر سلطان

ابوسعید بهادر خان و آریا خان است، به احتمال زیاد در آغاز وزارت وی (وزارت از سال ۷۳۶-۷۲۸ ق) فراهم آمده است و از او خواسته شده است تا حکم کرمان را به نام تاج الدین احمد بن علی عراقی صادر نماید. بیست و پنج نفر از بزرگان شهر از جمله شیخ شیوخ الاسلام مجد الحق و الدین، مولانا اعظم شهاب الحق و الدین، قاضی القضاة محیی الحق و الدین و عماد فقیه کرمانی بر راستی و درستی مضمون محضر، گواهی منظوم نوشته اند. این گواهی‌ها نیز ۱۲۴ بیت است و با متن محضر قرینه شده است.

سبک محضر:

بهاء الدین این مثنوی را در وزن خسرو و شیرین نظامی سروده است و در یک بیت - که اگر اشاره به مثنوی های خواجه نباشد و به احتمال زیاد هم نیست - در ضمن توصیف بزرگان کرمان، به هنر مثنوی سرایی خود اشاره دارد و سخن خود را شیرین تر از سخن نظامی و بالاتر از آن می داند:

سخن گویانش از شیرین کلامی برده رونق نظم نظامی

زبان بهاء الدین در این مثنوی زبانی سلیس و روان است و برخی از پیچیدگی های زبان نظامی مانند ترکیبات وصفی و اضافی دشوار، و کنایات غریب و نامستعمل را ندارد. هر چند اشعار نظامی سرشار از کنایات و مثل ها و فرهنگ عامه و باورهای مردمی بومی آذربایجان است، مثنوی بهاء از این ها کمتر بهره برده است. با این حال از لحاظ لطافت و شیرینی که حاصل تناسب های لفظی و معنوی، توصیف های دقیق و جاندار از طبیعت بیرونی و درونی و زبان نزدیک به منطق نثری است، ماندگی هایی به خسرو و شیرین نظامی دارد.

سبک و سیاق گواهی ها، جز بعضی، یکسان نیست و چنان نمی نماید که شاعر تمام این گواهی ها بهاء الدین ساوجی و یا یک نفر بوده باشد و از طرفی نیز بعید به نظر می رسد که همه ی این گواهان شاعر بوده باشند و یا حتی سواد خواندن و نوشتن داشته باشند زیرا برخی از این افراد امرای سپاه و لشکر و رزمیاران بوده اند و با قلم و دوات کاری نداشته اند. ممکن است یکی دو گواهی را ناظم محضر سروده باشد و برخی را خواد گواهان و برخی دیگر را کسان دیگر.

ارکان و بخش های اصلی این محضر به شرح زیر است:

۱- عنوان: مخاطب غیاث الدین محمد است و ۳۸ بیت در ستایش و توصیف بزرگی های مادی و معنوی آمده است.

۲- مقدمه: در این بخش ۴۵ بیت را به توصیف موقعیت جغرافیایی، قلاع نظامی، فصول چهارگانه و اعتدال هوای کرمان، باغ ها و بوستان ها، میوه ها، درویش حالی مردم، شیوخ، صوفیان، عالمان، قاضیان، شهزادگان، زیبارویان، طفلان و خرابی کرمان اختصاص می دهد.

۳- اصل پیام: در این بخش که از بیت ۸۴ شروع می شود و در بیت ۱۱۸ پایان می یابد به توصیف بخشندگی، عدالت گستری، رعیت پروری، دست کوتاهی و دیگر نکویی های و شایستگی های تاج الدین علی عراقی پرداخته و از غیاث الدین خواسته تا تاج الدین را تربیت کند و کرمان و نواحی آن را به وی بسپارد.

۴- اختتام: در این بخش که شش بیت پایانی محضر را در بر می گیرد؛ نخست صحت و درستی مفاد محضر را یاد آور می شود و می گوید اگر بخواهی مردم همگی بر درستی این محضر گواهی می دهند، سپس شریطه و دعای تأیید را می آورد.

۵- گواهی ها: در این بخش بیست و پنج نفر گواهی منظوم داده اند که از اینان فقط عماد فقیه کرمانی مشهور است و بقیه بسیار گمنام اند.

این گواهی ها نیز خود نامه های کوتاه، بین دو تا هفت بیت هستند که همگی خطاب به غیاث الدین وزیر و با توصیف و تمدیح او شروع شده اند و با تصدیق مفاد محضر پایان یافته اند

این محضر از چندین جهت اهمیت دارد:

۱- به نظر می رسد که قدیم ترین محضر منظوم باشد که تا کنون ساخته شده و به دست آمده است.

۲- شیوهی محضر نویسی منظوم را می توان از این محضر معلوم کرد.

۳- در این محضر نام برخی از بزرگان کرمان در آغاز سدهی هشتم هجری آمده است که در هیچ جای دیگر نیامده است.

۴- اطلاعات نسبتاً خوبی دربارهی اوضاع جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی کرمان به دست می دهد.

برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، ۵۰ بیت منتخب از محضر، با متن کامل گواهی های مولانا شیخ الشیوخ الاسلام مجد الحق و الدین، مولانا اعظم شهاب الحق والدین و گواهی شیخ معظم خواجه عماد الدین کرمانی (عماد فقیه) و یک یا دو بیت از دیگر گواهی ها که فقط مبین نام گواه و عبارت گواهی باشد نقل می شود:

زهی ایوان کیوان بارگاہت
ملاذ ملک و ملت پشت اسلام
پناه مملکت زیبای مسند
تو آن اعظم وزیر بی نظیری
جهان را چون به عدل آباد کردی
روا نبود چنین در کنج حرمان
زکات دولت و بخت جوان کن
که کرمان خطه‌ی بس بی نظیر است
هوایش روح را دل می نوازد
زمستانش تو پنداری بهار است
بزرگانی که سجاده نشینند
که هر یک را بود کمتر مریدی
خصوصاً پشت ملت شیخ اسلام
سپهر فضل مجد ملت و دین
از او بگذر جناب شیخ اعظم
شهاب الحق و دین هادی امت
قضاتش فارغ از تلبیس و تزویر
بخاصه شهریار کشور فضل
خدیو ملک و ملت محیی دین
شرف در ذات ساداتش موعین
سخن گویانش از شیرین کلامی
به خاک پایت ای دستور سوگند

فلک لشکر کش و انجم سپاهت
سپهر مهر دین دارای ایام
غیاث الدین و الدتیا محمد
که تا آدم وزیر ابن الوزیری
ز غم، جان جهان آزاد کردی
به عهد عدل و دادت ملک کرمان
نظر با جانب کرمانیان کن
سوادش دیده ها را دلپذیر است
قلاعش بر فلک سر می فرازد
ز بس کو را هوای سازگار است
اساس ملت و ارکان دینند
شبیله شبلی ای یا بایزیدی
انام اهل تقوی قطب ایام
که فضل اوست مجد ملت و دین
جهان علم مولانای اعلم
امین ملت و ماحی بدعت
نکرده در امور شرع تقصیر
ملاذ اهل دانش داور فضل
که دین را از شکوه اوست تمکین
سیادت در رخ هر یک مبین
برده رونق نظم نظامی
که کرمان را به عالم نیست مانند

ندارد هیچ عیبی جز خرابی
 در او، از سعی تاج الدین عراقی است
 ز ملک و مال مردم دست کوتاه
 رعایت از کفایت می نماید
 درون هر دلش زان جایگاه است
 بغیر از نیکویش اندیشه ای نیست
 به زیرک طبعی و حسن براعت،
 که اهل فضل را باشد پناهی،
 به خدمت همچو در بر در باستاد
 به درویشان رسد از دست فراش
 مسلمان جای خود در دیر کردی
 بُدندی از طعام گرم محروم
 به نام صاحب و مخدوم اعظم،
 ز بیم دزد مردم را رهانید
 مدارس را بهشت جاودان کرد
 که او بنمود در باب مساجد
 اگر ارباب ده گر باز یارند
 خنک آن کو به نیکی نیک نامست
 گرش حاصل شود از دور و نزدیک
 که کس نام ستم بردن نیارد
 به فکر دوربین و ذهن دراک
 به کار ملک درباسته دانش
 دلش را در رعایت تقویت کن
 دل خلقی ز خلقت شاد گردد
 بدین محضر دهند مردم گواهی
 مه از تأثیر مهر مهربانان
 همیشه کار تو فرمان دهی باد

میان خطه‌ی خاک‌ی و آبی
 گر اندک رونقی امروز باقی است
 که مرد عاقل است و سر فرا راه
 رعیت [را] رعایت می نماید
 درش پیوسته مردم را پناه است
 بجز بنیاد خیرش پیشه ای نیست
 ز مال خاصه از دخل زراعت
 به نام صاحب اینجا خانقاهی
 مرتب کرد، اهل فضل را داد
 در او هر روز پانصد کاسه‌ی آش
 در این شهر ار نه او این خیر کردی
 زنان بیوه و پیران مظلوم
 رباطی نیز عالی بر در بیم
 بنا کرد و به اتمامش رسانید
 ز مال وقف کس ضبطی گران کرد
 به اقبال در این مدت بسا جد
 به استظهار او در کشت و کارند
 ز یک مرد این همه نیکی تمامست
 به فرمان تو جمعی مرد تاجیک
 چنان دست تغلب بسته دارد
 کند از رهزان این راه ها پاک
 در این فن بنده‌ی شایسته دانش
 از این سان چاکری را تربیت کن
 بود کاین مملکت آباد گردد
 وگر حاجت بود چندان که خواهی
 همیشه تا بود بر چرخ گردان
 سپهرت چاکر و مهرت رهی باد

شبت را روز شادی در قفا باد نگهدار شب و روزت خدا باد

گواهی مولانا شیخ الشیوخ الاسلام مجد الحق و الدین

ای فلک قدری که هر کز پای تو سر برگرفت
دست بر سر کرد تا دستار جوید سر نداشت
آفتاب رای ملک آرای عالم گیر تو
رایت از نه آسمان ده مرتبت بر سر فراشت
شد سلیمان حاکم دیو و پری و آدمی
تا که نامت بر نگین خاتم فرمان نگاشت
گر چو دوزخ بود از عدلت بهشت آباد شد
بر هر آن کشور که رایت همت عالی گماشت
تخم عدل افکن زمین ملک را تا بر خوری
زان که بر خوردار بود آن کس که تخم عدل کاشت
ضمن این محضر چو اول تا به آخر راست است
راستی را هیچ [کس] جانب فرو نتوان گذاشت
ابن توران پستی اندر حضرتت بعد از وقوف
بر صواب و صدق این محضر گواهی عرضه داشت

گواهی مولانا اعظم شهاب الحق والدین^۳

پیش دستوری که مهر و ماه را	عکس رایش روشنایی می دهد
هر شکسته خاطر دل خسته را	لطف عامش مومیایی می دهد
با سگان کوی او از بهر نام	شیر گردون آشنایی می دهد
در زمان او که حکمش عدل را	هم روانی هم روایی می دهد
ابن توران پستی المدعو شهاب	صدق محضر را گواهی می دهد

گواهی مولانا اعظم قاضی القضاة محیی الحق و الدین^۴

که پیش محیی قاضی به کرمان محقق شد که این محضر صحیح است

گواهی مهد اعلیٰ عصمه‌ی دنیا و الدین شاه عالم
 بر این محضر که خواهد گشت معروض به نزد آصف جمشید تمکین
 گواهی می نویسد شاه عالم بری از شبهت تحریض و تلقین

گواهی امیر عادل جولجین بهادر زیده عدله
 صدق محضر را گواهی می دهد داعی درگاه حضرت جولجین

گواهی مولانا اعظم رکن الدین شاه اسلام [عبدالعزیز کرمانی]
 چون شهود دگر گواهی داد رکن عبدالعزیز کرمانی

گواهی مولانا اعظم بهاء الملهی و الدین الصدیقی^۵
 باد معلوم رای انور تو کاین گواهی ز جمع قول خواص
 به بر بوسعید صدیق است آیت صدق و سورت اخلاص

گواهی سلیمان عبداللطیف^۶
 صحیح است مضمون این تذکره به پیش سلیمان عبداللطیف

گواهی مرتضیٰ اعظم کمال الملهی و الدین دامت سیادته
 حسن النقیب الحسینی دهد گواهی بر این محضر از صدق دل

گواهی امیر معظم غیاث الدوله‌ی و الدین علی بیگ
 در این محضر بری از شبهت و شک گواهی عرضه می دارد علی بک

گواهی شاه معظم غیاث الدوله‌ی و الدین یوسف شاه
 گواهی داد بر تصحیح این ذکر دعا گوی تو یوسف شاه نصرت

گواهی مولانا معظم شمس الملّهی و الدین برهان الاسلام
 صدق محض است عین این محضر دور از اجبار و خالی از اکراه
 به گواهی این ضعیف نحیف داعی حضرتت عبیدالله

گواهی امیر معظم تاج الدوله‌ی و الدین امیر علی
 صدق محضر را گواهی عرضه داشت در جناب حضرت عالی علی

گواهی مولانا معظم نجم الملّهی و الدین الدهستانی
 در این محضر چو غیر از راستی نیست بر آن نجم دهستانی گواه است

گواهی شاه معظم رکن الدوله‌ی و الدین شاه محمد شاه^۷
 بر اخلاص و تصحیح این تذکره محمد شه بن ملکشه گواست

گواهی شاه معظم محیی الدوله‌ی و الدین محمود شاه
 صدق است ضمن محضر زان می دهد گواهی در حضرت رفیعت، محمود بن ملکشاه

گواهی شیخ معظم خواجه عماد الدین کرمانی
 بر این آستان کآسمان سال و ماه کند احترامش به وجه وجیه
 بر اخلاص محضر گواهی دهد دعا گوی دولت عماد فقیه

گواهی شیخ بزرگوار خواجه حسن کوهبنانی
 چون صحیح است شرح این محضر دور از اجبار و خالی از اکراه
 بر کماهی ذکر مضمونش حسن گهبنانی است گواه

گواهی صاحب معظم کمال الدوله‌ی و الدین علی
 گواهی می دهد بر ضمن این ذکر علی بن الحسین بن المحمّد

گواهی شیخ عماد الدین زنگی
بر صحت شرح ضمن این ذکر
زنگی عجم گواه حال است

گواهی صاحب معظم فخر الدوله‌ی و الدین امیر میران
در آن جناب به تصحیح ذکر این محضر محمد بن رئیس احمد است شاهد حال

گواهی صاحب معظم ظهیر الدوله‌ی و الدین حسین
کرد در این قصه گواهی ادا بنده حسین حسن الطالبی

گواهی مولانا معظم موفق المله‌ی و الدین
بر این محضر که گر بر کوه خوانند صدای او همین باشد که صدق
به خط خود گواهی می نویسد کمینه داعی دولت موفق

گواهی ناظم محضر مولانا خاتم الشعرا بهاء المله‌ی و الدین
ناظم محضر، بهای ساوجی هم بر این جمله گواهی می دهد

گواهی مولانا قدوه‌ی الافاضل و العلما صدر المله‌ی نصر الله العراقی
بر صدق ضمن محضر از جمله‌ی شهود است الداعی المحرر نصرالله العراقی

پی‌نوشت‌ها:

^۱ برای آگاهی بیشتر از احوال و اشعار او مراجعه شود به مقاله نگارنده با عنوان «بهاء الدین ساوجی سخنوری توانا اما گمنام» در مجموعه مقالات پنجمین همایش بین المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، ۲۴ تا ۲۶ شهریور ۱۳۸۹، دانشگاه یزد.

^۲ پس از مرگ دمشق خواجه (۷۲۸هـ.ق)، غیاث الدین محمد پسر رشید الدین فضل الله همدانی به جای او وزیر ابوسعید بهادر شد و تا زمان سلطنت آرپاخان وزیر بود. پس از شکست خوردن آرپاخان از امیر علی پادشاه دیار بکر که به یاری موسی خان به آذربایجان آمده بود، غیاث الدین نیز گرفتار گشت و در سال ۷۳۶هـ.ق. کشته شد.

^۳ ظاهراً این شهاب الدین، پسر شهاب الدین فضل الله توران پستی است که پس از مرگ پدر جانشین وی در مدرسه قطیبه کرمان شد و به تدریس پرداخت (تارخ کرمان، حاشیه ص ۳۵۴)

۴. مسند قضاوت کرمان در زمان ترکان خاتون به امام الدین پسر محیی الدین واگذار شد و او بعداً در زمان جلال الدین سیورغتمش و پادشاه خاتون و محمد شاه نیز همین مقام را داشت (تاریخ کرمان، حاشیه ص ۳۵۵)
۵. در متن نسخه، کاتب اشتباهاً این قطعه را گواهی مولانا افضل المتأخرین صدر الملة و الدین نوشته است.
۶. این قطعه نیز اشتباهاً به نام مولانا اعظم بهاء الملة و الدین الصدیقی آمده است.
۷. کاتب این گواهی را به نام محمود شاه نوشته در حالی که از محمد شاه است. و گواهی زیر را به محمد شاه نسبت داده که از محمود شاه است.

منابع و مأخذ:

- ۱- احمد علی خان وزیری، (۱۳۵۲)، *تاریخ کرمان*، به تصحیح و تحشیه ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۲- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار، (۱۳۷۳) *دیوان*، با مقابله و تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوار،
- ۳- عنصرالمعالی کیکاووس، (۱۳۷۱)، *قابوسنامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۹)، *شاهنامه*، مصحح: ژول مول، چاپ سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۵- محمدبن منور، (۱۳۸۱)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید*، تصحیح و تعلیق از محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات آگاه.
- ۶- مسعود سعد سلمان، (۱۳۷۲)، *گزیده‌ی اشعار*، به کوشش حسین لسان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷- مستوفی، حمدالله، (۱۳۷۸). *تاریخ گزیده*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چ پنجم.
- ۸- منوچهری دامغانی، (۱۳۷۹)، *دیوان*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار.
- ۹- ناصر خسرو، (۱۳۷۳)، *دیوان*، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: انتشارات نگاه.